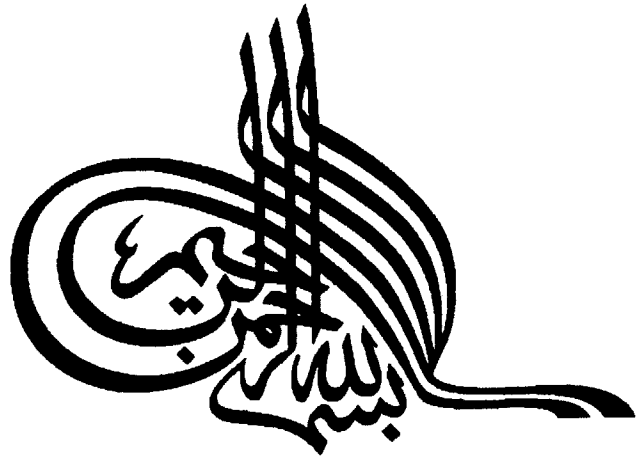
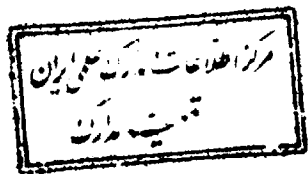


۲۲-
مکتبہ اسلامیہ
لاہور



۲۷۱ ۷۳



بسم الله الرحمن الرحيم

سیر تاریخی عرفان‌نمایی در قرنهای هفتم و هشتم (ه.ق)

توسط

لیلا امینی لاری

پایان‌نامه

ارائه شده به دانشکده تحصیلات تکمیلی به عنوان بخشی از فعالیتهای تحصیلی
لازم برای اخذ درجه کارشناسی ارشد

در رشته زبان و ادبیات فارسی

از دانشگاه شیراز

شیراز، ایران

ارزیابی و تصویب شده توسط کمیته پایان‌نامه با درجه عالی
امضاء اعضای کمیته پایان‌نامه:

دکتر محمدیوسف نیری (استاد راهنما)

دکتر محمدحسین کرمی (استاد مشاور)

۱۴۸۸۴

شهریور ۱۳۷۸

۲۷۱۷۳

سپاسگزاری

شکر و سپاس و منت و عزت خدای را
پروردگار خلق و خداوند کبریا
دادار غیب‌دان و نگهدار آسمان
رزاق بنده‌پرور و خلاق رهنما
سبحان من یمیت و یحیی و لا اله
الا هو الذی خلق الارض و السماء

اما بعد از ثنای خداوند عالم، فرصتی است مغتنم تا تلاشهای بی‌دریغ و
دلسوزانه استادان گرانقدری را که در کسب علم و اخلاق هدایت‌م کرده‌اند،
سپاس گزارم؛ بویژه، جناب آقای دکتر محمدیوسف نیتری و جناب
آقای دکتر محمدحسین کرمی که در تهیه و تنظیم این رساله، راهنمایی
و مشاورت اینجانب را بر عهده داشته، در نهایت خلوص یاری‌ام کرده‌اند.
از ایزد متان کامیابی و سعادت ایشان را آرزومندم.

چکیده

سیر تاریخی عرفان‌نمایی در قرن‌های هفتم و هشتم (ه.ق.)

توسط

لیلا امینی لاری

ظواهر اجتماعی و شمایل فرهنگی مکتب عرفان، همواره مورد دست‌اندازی عارف‌نمایان و فرصت‌طلبان قرار گرفته است و بسیاری در دام این مزوران گرفتار شده‌اند. به همین جهت، شناخت عارف‌نمایان اهمیتی بسزا و قابل توجه دارد.

در این رساله، سعی شده است با مشخص کردن چهارچوب مکتب اصیل عرفان و مرز عرفان و عرفان‌نمایی، این دو امر از هم مجزا شود و شناخت عارف‌نمایان با توجه به ویژگی‌های ایشان مقدور گردد؛ برای این امر، آثار بزرگان قرن هفتم و هشتم هجری، مطالعه و نکات مربوط به موضوع دسته‌بندی و بررسی شده است و سعی بر آن بوده که انگیزه‌های عرفان‌نمایی و شکل‌های مختلف آن در دو قرن مورد بحث، مشخص گردد.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
فصل اول: مقدمه	۱
فصل دوم: مروری بر تحقیقات گذشته	۱۰
فصل سوم: روش تحقیق و مواد	۱۱
فصل چهارم: نتایج	۱۴
۴-۱- مکتب اصیل عرفان و منابع اولیه آن در اسلام	۱۵
۴-۲- سیر فکری - تکاملی مکتب عرفان تا قرن هشتم هجری	۲۲
- دوره صدر اسلام	۲۲
- عوامل اجتماعی نمو تصوف	۲۳
- تصوف در قرن دوم هجری	۲۶
- تصوف در قرنهای سوم و چهارم هجری	۲۹
- تصوف در قرنهای پنجم و ششم هجری	۳۱
- تصوف در قرنهای هفتم و هشتم هجری	۳۲
الف - اندر این راه کار دارد کار	۳۳
ب - توکل	۳۵
ج - زین قدحهای صور کم باش مست	۳۷
۴-۳- اوضاع سیاسی - اجتماعی و احوال فکری و فرهنگی قرنهای هفتم و هشتم	۴۰
- پشت هنر آن روز شکست	۴۰
- اسلام ز دست رفت بس بی خبرید	۴۵
- مذهب مختار	۴۷

صفحه

عنوان

۵۲	۴-۴- تفسیری بر عرفان‌نمایی و انگیزه‌های مختلف آن
۵۲	- عوامل گمراهی سالکان طریق
۵۲	الف - حجب ظلمانی و نورانی [موانع درونی سلوک]
۵۴	ب - موانع خارجی سلوک
۵۷	- انگیزه‌های عرفان‌نمایی
۵۷	الف - انگیزه‌های فردی عارف‌نمایان
۵۷	۱- رسیدن به مال و جاه و مقام
۶۰	۱-۱- آن را که بخواند به در کس ندواند
۶۳	۲- رسیدن به شهرت
۶۴	۲-۱- نامورانند و ز نام ایمنند
۶۵	ب - انگیزه‌های اجتماعی عرفان‌نمایی
۶۶	۱- قبول عامه
۶۷	۲- صید خلق
۶۸	۲-۱- علل صید شدن مریدان
۷۶	ج - انگیزه‌های سیاسی عرفان‌نمایی
۷۶	۱- مزدگانی که گریه تائب شد
۷۹	۲- تصوف سکون نامحدودا
۸۴	۳- تخلیط در حوزه‌های تفکر دینی
۸۶	- کوی نومیدی مرو
۸۷	۵-۴- صورتهای مختلف عرفان‌نمایی در قرنهای هفتم و هشتم هجری
۸۸	۱- مرائیه
۸۹	- ریا و ریاکار
۹۰	- نشان اهل خدا عاشقیست
۹۲	- جماعتی در صورت درویشان

صفحه

عنوان

۹۵	- عبادت به اخلاص نیت نکوست
۹۶	- مستخدمان نفس
۹۸	- کرامت‌نمایان کاذب
۹۸	الف - کرامت و مکاشفات روحانی
۹۸	ب - استدراج و تبدیل تذبذب
۱۰۰	ج - برخوانده قبالة رزی مات شده
۱۰۱	د - سرّ کرامت کتمان است
۱۰۲	هـ - مکاشفات خفی
۱۰۲	و - کرامت سبب تحمیق توده‌ها!!!
۱۰۳	- متشبه مبطل به مجذوبان واصل
۱۰۳	الف - مجذوبان واقعی
۱۰۵	ب - شطح و طامات کذابان
۱۰۷	ج - حالات ارباب مواجید و تقلید مدعیان
۱۱۰	د - غذای جان عشاق
۱۱۴	- اصطلاح‌یافان و اصطلاح‌دزدان
۱۱۵	آلف - سیاست‌بازان عارف!
۱۱۶	ب - اصطلاح‌یافان سودجو
۱۱۹	- زبان: ترجمان دل
۱۲۱	آلف - موج سخن
۱۲۱	ب - رایحه سخن
۱۲۲	ج - لحن سخن
۱۲۳	د - الصدق طمانینه
۱۲۳	هـ - روشنی و گرمی
۱۲۳	- چو بشنوی سخن اهل دل

صفحه	عنوان
۱۲۴	الف - به هرچ از راه وامانی.....
۱۲۵	ب - پای استدلالیان چوبین بود.....
۱۲۶	ج - علم بدگوهران.....
۱۲۶	د - علم تقلیدی.....
۱۲۶	ه - عالم بی عمل.....
۱۲۷	و - جان خود را می‌نداند آن ظلوم.....
۱۲۸	- مراحل تشخیص.....
۱۲۸	الف - چشم دل باز کن.....
۱۲۸	ب - عقل دام‌بین.....
۱۲۹	ج - حزم.....
۱۲۹	- که زنهار از این کژدمان.....
۱۳۱	- عصر ریاکاری.....
۱۳۳	۲- ملامتی‌نمایان و قلندر نمایان.....
۱۳۳	- ملامتیّه.....
۱۳۴	- اخلاص و صدق.....
۱۳۵	- هدف ملامتیّه و اساس فکر ایشان.....
۱۳۶	- اولیای مستور.....
۱۳۷	- قلندران حقیقت.....
۱۳۸	- اصول اندیشه‌های ملامتی.....
۱۳۸	الف - هم نرنجیم و هم نرنجانیم.....
۱۳۸	ب - رقم سود و زیان این همه نیست.....
۱۳۹	ج - پرهیز از زهد ریایی.....
۱۳۹	د - انتقاد از نهادهای رسمی.....
۱۴۰	ه - پرهیز از ادعای کشف و کرامات.....

عنوان	صفحه
و - عیب پوشی.....	۱۴۰
ز - نو خود حجاب خودی.....	۱۴۱
ح - مکن به فسق مباحات.....	۱۴۱
- رند حافظ.....	۱۴۴
- نه هر که آینه سازد.....	۱۴۵
۲- مباحیّه (باطنیّه).....	۱۴۷
- شاهراه باغ جانها شرع اوست.....	۱۴۹
- گر ظنّ نیک داری در اولیا.....	۱۵۲
الف - بر ده وبران خراج و عشر نیست.....	۱۵۲
ب - اباحت کز خدا آمد.....	۱۵۳
فصل پنجم: نتیجه.....	۱۵۸
فهرست منابع.....	۱۶۱

صفحه چکیده و صفحه عنوان به زبان انگلیسی

فصل اوّل

مقدمه

به نام آنکه هستی نام ازو یافت
خدایی کافرینش در سجودش
مراد دیده باریک بینان
به جستجوی او بر بام افلاک
خرد در جستش هشیار برخاست
شناسایش بر کس نیست دشوار
چو گل صدپاره کن خود را درین باغ
نه هرک ایزدپرست ایزدپرستد
ز خود برگشتن است ایزدپرستی
خدا از عابدان آن را گزینند
خلاصی ده که روی از خود بتابیم

فلک جنبش زمین آرام ازو یافت
گواهی مطلق آمد بر وجودش
انیس خاطر خلوت نشینان
دریده وهم را تعلین ادراک
چو دانستش نمی داند چپ از راست
ولیکن هم به حیرت می کشد کار
که نتوان تندرست آمد بدین داغ
چو خود را قبله سازد خود پرستد
ندارد روز با شب هم‌نشستی
که در راه خدا خود را نبیند
به خدمت کردنت توفیق یابیم^۱

اولیا و عرفا، خزینه‌داران علم ازلی هستند و مقربان درگاه و امانتداران حق و مشمول لطف و رحمت رب و رهروان طریق کمال و ناظران صفات جمال و جلال الهی «که خدای را بر همه چیزی بگزینند و خدای ایشان را بر همه بگزینند»^۲ و عرفان شناسایی حق و گرایش به اوست؛ اینکه با عقل، استدلال و ضمیری پاک و دلی روشن در مظاهر جمال و جلال الهی بنگرند و با ایمان و عقیده‌ای راسخ محبت حق را در دل جای دهند و راهی به سوی جمال بی‌نهایتش بیابند و در آن راه گام بردارند.

۱- نظمی گنجوی، کلیات خمسه، صص ۱۲۸-۱۲۴.

۲- عطار، تذکره الاولیا، ص ۱۲۵.

شناخت و گرایش در رسیدن به مقصود لازم و ملزوم یکدیگرند و هیچ یک بی دیگری کاری از پیش نمی‌برند. شناسایی حق به دو طریق میسر می‌شود: یکی راه استدلال و دیگر تصفیه باطن و شهود. طریق اول خاصّ علما و راه دوم مخصوص اولیا و عرفاست؛ در حقیقت عرفا در طیّ مراحل سلوک تنها گرد استدلال عقلی نمی‌گردند و اساس کار را در کشف و شهود باطنی و عشق و جذبۀ الهی می‌دانند.

مکتب عرفان [یا تصوّف]، مکتبی است شورآفرین، روح‌بخش و انسان‌ساز. که تصوّف «آزادی است و جوانمردی و ترک تکلف و سخاوت»^۱ و «ایستادن بر افعال حسن»^۲ و در یک جمله تخلّق به اخلاق الهی.

عشق الهی دل و جان عارف را گرم می‌کند و حقایق جهان هستی را در نظرش به زیبایی جلوه‌گر می‌سازد؛ چنین شخصی نه تنها به حق عشق می‌ورزد که دنیا را نیز مظهر جمال و جلال حق دانسته و به زبان دل چنین می‌گوید که:
به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست^۳

اصل و ریشه این مکتب از قرآن، سنت و سیرت پیامبر(ص)، سخنان و اعمال ائمه و اولیا و بزرگان سیراب می‌شود و «این راه را کسی باید که کتاب خدای را بر دست راست گرفته باشد و سنت مصطفی(ص) بر دست چپ»^۴.

در یک کلام می‌توان مکتب عرفان را مکتب عشق نامید و مذهب عارف را عشق و محبت به حق و همه مظاهرش دانست.
مولانا می‌فرماید:

چند از این الفاظ و اضمار و مجاز	سوز خواهم سوز با آن سوز ساز
آتش از عشق در جان برفروز	سربسر فکر و عبارت را بسوز
عشق آن شعله ست کو چون برفروخت	هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت
ملت عشق از همه دینها جداست	عاشقان را ملت و مذهب خداست ^۵

۱- عطار، تذکره الاولیا، ص ۴۰۹.

۲- همان، ص ۴۲۲.

۳- سعدی، کلیات سعدی، ص ۷۸۷.

۴- عطار، تذکره الاولیا، ص ۳۶۶.

۵- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۷۰ و دفتر پنجم، بیت ۵۸۸.

عرفان واقعی در برابر جمود، تعصب و خام‌اندیشی و سختگیری‌های بی‌مورد و تاریک‌اندیشی میان‌تهی قد علم می‌کند و هدفی جز تهذیب و آرایش اخلاق و پیراستن مذهب از اوهام و خرافات ندارد؛ اینکه دین تنها در عبادت‌های ظاهری و عقاید تقلیدی خلاصه نمی‌شود و از هر دلی به حق راهی است و فرقه‌سازی‌ها و اختلاف‌های بیجا از تعصب و خودمحموری ناشی می‌شود.

قصد این مکتب آزادکردن انسان است: «بند بگسل باش آزاد ای پسر»^۱ و لطیفترین تعلیمات اخلاقی را می‌توان در آن یافت؛ افکار و اندیشه‌هایی عالی که سعادت جامعه بشری را تضمین می‌کند و آرامش و طمأنینه روح را به ارمغان می‌آورد و عارف آن انسان والایی که «صافی شود از کدر و پر شود از فکر و در قرب خدای منقطع شود از بشر و یکسان شود در چشم او خاک و زر»^۲ پرورده چنین مکتبی است. آنکه خدای او را به مراتب شهود ذات و اسماء و صفات خود رسانیده باشد و این مقام از حال و مکاشفه بر او ظاهر شده باشد و «مکاشفه آن است که گفته‌اند: *لو كشف الغطاء ما ازددت یقیناً*»^۳ ولی به مقتضای آنکه:

هیچ کنجی بی‌دد و بی‌دام نیست جز به خلوتگاه حق آرام نیست^۴
در طول تاریخ در کنار این حقیقت زیبا، چهره ناخوشایند عارف‌نمایان و مدعیان نیز به چشم می‌خورد.

مولانا در مثنوی پرشی را مطرح می‌کند که:

آنکه گل آرد برون از عین خار هم تواند کرد این دی را بهار
آنکه زو هر سرو آزادی کند قادرست از غصه را شادی کند
آنکه شد موجود از وی هر عدم گربدارد باقیش او را چه کم
آنکه تن را جان دهد تا حی شود گرنمیراند زیانش کی شود
خود چه باشد گر بیخشد آن جواد بنده را مقصود جان بی اجتهاد
دور دارد از ضعیفان در کمین مکر نفس و فتنه دیولعین؟^۵

۱- مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹.

۲- عطار، تذکرةالاولیا، ص ۲۷۳.

۳- همان، ص ۲۷۴.

۴- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۹۱.

۵- همان، دفتر ششم، بیت ۱۷۴۶-۱۷۴۱.

اینکه چه می‌شد اگر ابلیس و ابلیس‌نمایان، رهنزن انسان نمی‌شدند؟ چرا باید در جهان در کنار هر امر خیر، شری وجود داشته باشد؟ پاسخ مولانا راز عشق سعدی را - که بر همه عالم عاشق است - آشکار می‌سازد: پاسخ چنین است که در جهان، هیچ شری نیست که خیری در آن نباشد.

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان^۱ هر چیزی به ضدش شناخته می‌شود: اگر تاریکی نباشد نور نیز مفهومی نخواهد داشت؛ در حقیقت، درخشندگی مکتب اصیل عرفان و مقام عارف حقیقی نیز با مقایسه عارف‌نمایان و مکاتب ساختگی ایشان صد چندان خواهد شد. می‌فرماید:

گر نه معیوبات باشد در جهان تاجران باشند جمله ابلهان
پس بود کالاشناسی سخت سهل چون که عیبی نیست چه نااهل و اهل
گفت قاضی گر نبودی امر مر ور نبودی خوب و زشت و سنگ و در
ور نبودی نفس و شیطان و هوا ور نبودی زخم و چالیش و وعا
پس به چه نام و لقب خواندی ملک بندگان خویش را ای منتهب
چون بگفتی ای صبور و ای حلیم چون بگفتی ای شجاع و ای حکیم
صابرین و صادقین و منافقین چون بدی بی رهن و دیو لعین
رستم و حمزه و مخت یک بدی علم و حکمت باطل و مندک بدی
علم و حکمت بهرراه و بی رهی ست چون هم‌ره باشد آن حکمت تهی ست^۲
شیخ نجم‌الدین رازی، در مرصادالعباد، این مطلب را به گونه‌ای دیگر بیان می‌دارد: که حق تعالی بر خاصان خود غیور است و مدعیان کذاب که خود را واصلاتی کامل وانمود می‌کنند، پرده‌های عزتی هستند که حق بر روی خواص خویش فرو گذاشته و «مدعی را قبه غیرت صاحب معنی گردانیده تا از نظر نامحرمان این حدیث، محفوظ مانند که^۳ اولیائی تحت قبایی، لایعرفهم غیری^۴»

۱- مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶۵.

۲- همان، دفتر دوم، بیت ۲۹۴۰-۲۹۳۹. و دفتر ششم، بیت ۱۷۵۳-۱۷۴۷.

۳- نجم‌الدین رازی، مرصادالعباد، ص ۵۴۳.

به هر تقدیر، مفاهیم عالی و ارزشمندی که این مکتب انسان‌ساز در اختیار طالبان حق قرار می‌دهد، با سوءاستفاده و بهره‌برداری گروهی متظاهر و فریبکار چهره‌ای کاملاً متفاوت به خود می‌گیرد و دام راه سالکان می‌شود. اشخاصی با چهره‌ای فریبنده و انسان‌نما، دکان عرفان‌فروشی باز می‌کنند و عرفان و معرفت می‌فروشند! در امثال و حکم می‌خوانیم:

سبحانی‌نام درویشی، معدودی کلمات حکمت و عرفان را به مسخره، بدون ربطی بین آنها روان می‌گفت و شنونده، تا زمانی دراز گمان می‌برد که بجد می‌گوید و فهم آن بر شنونده دشوار است؛ روزی ناشناس در حلقهٔ درس میرزا ابوالحسن حکیم، معروف به جلوه حاضر شد و در میان مباحثه همان الفاظ مسلسل گفتن گرفت. حکیم، چند لحظه متحیر بدو نگریسته و سپس به فراسط هزل بودن او را دریافت و گفت: "مفرداتش خوب است اما، مرده‌شور ترکیبش را ببرد!"^۱

در حقیقت، این اشخاص نیز مشتی اصطلاح و عبارت که تنها مفرداتش خوب است^۲ ردیف می‌کنند و مشغول کاسبی می‌شوند و گروهی خریدار و مرید به دامشان می‌افتند و با راهنمایی‌های ایشان به ناکجاآباد می‌روند که: هر که را راهبر غراب افتاد بسی گمان منزلش خراب افتاد^۲ در این مکتب، از شیخ و مرشدی که راهنمای سالک باشد، گریزی نیست؛ سالک راه حق در مراحل سلوک همچون کودکی است که محتاج مربی می‌باشد و ناگزیر پیری می‌باید در این راه او را هدایت کند؛ او برای وصول به مرتبهٔ کمال انسانی، ناقص و ضعیف است و باید از پیران واصل مدد جوید؛ مولانا در این باره می‌فرماید:

اندر آ در سایهٔ آن عاقلی کش نداند برد از ره ناقلی
توبرو در سایهٔ عاقل گریز تا رهی زان دشمن پنهان‌ستیز
ظل او اندر زمین چون کوه قاف روح او سیمرغ بس عالی طواف

۱_ دهخدا، علی‌اکبر، امثال و حکم، ج ۴، ص ۱۷۱۹.

۲_ همان، ص ۱۹۶۱. [بیت از قره‌العیون]

عقل کامل را قرین کن با خرد تا که باز آید خرد زان خوی بد^۱
راه حق راهی است سخت و دشوار:

در زلف چون کمندش ای دل میبچ که آنجا

سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود

از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود

زنهار ازین بیابان وین راه بی‌نهایت

این راه را نهایت صورت کجا توان بست

کش صد هزار منزل بیش است در بدایت^۲

و سالکان، همواره در معرض آفات گوناگون می‌باشند و باید راهنمایی بگزینند
تا ایشان را به سلامت به مقصد برساند:

پیر را بگزین که بی پیر این سفر هست بس پر آفت و خوف و خطر

آن رهی که بارها تو رفته‌ای بی قلاووز اندران آشفته‌ای

بس رهی را که ندیدی تو هیچ هین مرو تنها ز رهبر سر میبچ

گر نباشد سایه او بر تو گول بس تو را سرگشته دارد بانگ غول

غولت از ره افکند اندر گزند از تو راهی‌تر در این ره بس بدند^۳

مردان الهی، طالبان را یاری می‌دهند و اگر سالک بی راهنما طی طریق

کند، در وادی هلاکت و گمراهی می‌افتد:

هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر دامن آن نفس‌کش را سخت گیر

چون بگیری سخت آن توفیق هوست در تو هر قوت که آید جذب اوست

ظل او اندر زمین چون کوه قاف روح او سیمرغ بس عالی طواف

گر بگویم تا قیامت نعت او هیچ آن را مقطع و غایت مجو

در بشر روپوش کردست آفتاب فهم کن والله اعلم بالصواب^۴

به همین دلیل، پیران و مردان حق، در این راه دستگیر و راهنمای مریدان

۱- مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۶۱-۲۹۶۰ و ۲۹۶۷ و دفتر پنجم، بیت ۷۳۸.

۲- حافظ، دیوان غزلیات، ص ۱۳۰.

۳- مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۷-۲۹۴۳.

۴- همان، دفتر دوم، بیت ۲۵۲۹-۲۵۲۸ و ۲۹۶۴-۲۹۶۲.